



# معلم ۲۷ معلم

غلامرضا معصومی؛ معلمی که ۲۷ تن از شاگردانش راهش را دنبال کردند

سمانه آزاد

تا همه آن‌ها را به قدم گذاشتن در راه شغل پیامبران تشویق کرده است.

این دانش‌آموزان که حالا خودشان از معلمان شهرستان خاتم شده‌اند، دلایل زیادی را برای انتخاب معلمی به عنوان عشق و شغل خود بیان کرده‌اند، اما همه آن‌ها یک نقطه مشترک دارند و آن تأثیر رفتار، منش و شخصیت غلامرضا معصومی، معلم درس تاریخ، است؛ معلمی که در کلاس خود به تاریخ بسنده نکرد و هر آنچه را که زندگی به او آموخته بود به شاگردانش منتقل کرد؛ از مهارت‌های زندگی تا زندگی قرآنی؛ از تاریخ جنگ‌های جهانی تا آشپزی و خیاطی؛ معلمی که از همکاران زمانه خود یک گام جلوتر بود. طفلان گریز پا را به راحتی به مدرسه می‌کشاند و تنها با تخته سیاه معجزه می‌کرد!

حال چند تن از شاگردان دیروز و معلمان امروز بعد از حدود ۲۰ سال، روزهای شاگردی نزد غلامرضا معصومی را به یاد آورده‌اند؛ از روش‌های تدریس او تا مدیریت کلاسش:

همه ما در دوران تحصیل خود همواره چشم به دهان معلمانمان دوخته‌ایم؛ کسانی که حرفشان برایمان حجت بوده و اعمال و رفتارشان الگو. همه ما بنا به میزان تأثیرگذاری معلمانمان درس‌هایی را از آن‌ها آموخته‌ایم. اما شاید کمتر معلمی پیدا شود که با حضور در یک کلاس، عشق به معلمی و آموزش را در وجود ۲۷ نفر از دانش‌آموزانش شعله‌ور کند. آنچه می‌خوانید روایت دانش‌آموزان دیروز است از شعله‌ور شدن عشق به معلمی توسط یکی از معلمانشان.

سال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷ در یکی از کلاس‌های دبیرستان انقلاب شهرستان خاتم در استان یزد، ۲۹ دانش‌آموز دختر مشغول تحصیل بودند و کسی گمان نمی‌کرد که در آینده‌ای نه چندان دور ۲۷ نفر از آن‌ها راه معلم تأثیرگذارشان را در پیش گیرند! معلمی که نه فقط معلم درس تاریخ، که معلم درس زندگی بود. کسی که برادرانه به آن‌ها راه و رسم زندگی شایسته را آموخته و آن قدر در گوششان زمزمه محبت خوانده

## آموزش و پرورش در کنار هم

شمس‌السادات حسینی‌زاده، شاگرد بازیگوش غلامرضا معصومی، اکنون ۲۳ سال است که در آموزش و پرورش سابقه خدمت دارد. او درباره معلم خود می‌گوید: «آقای معصومی تنها معلم تاریخ ما نبود، او معلم زندگی ما بود. رفتار او چنان بر ما تأثیر گذاشته بود که گمان می‌کردیم معلمی زیباترین شغل دنیاست و با انتخاب این شغل می‌توانیم پیرو راه پیامبران باشیم.»

این معلم غیر از درس، بر نکته‌های تربیتی، راه و رسم و مهارت‌های زندگی نیز تأکید داشت. در واقع، با شناختی که از زندگی ما داشت، می‌کوشید آنچه را مورد نیاز زندگی ماست مطرح کند. به همین دلیل هم بود که ما با وجود داشتن مربی پرورشی، بیشتر مسائل خود را با ایشان در میان می‌گذاشتیم. من حتی سال‌ها بعد و درباره ازدواج هم از ایشان راهنمایی و کمک خواستم. ایشان در عین رعایت مسائل شرعی میان محرم و نامحرم، چنان دوستانه و صمیمانه با دانش‌آموزان برخورد می‌کرد که ما او را به چشم برادر خود می‌دیدیم. می‌توان گفت او با رفتار و منش خود آموزش و پرورش را به معنای واقعی در کنار هم قرار داده بود. در کلاس او هم درس جای خود را داشت و هم مسائل غیردرسی. ایشان توانسته بود تعادل خوبی میان این دو موضوع ایجاد کند. البته در عین اینکه ایشان را عمیقاً دوست داشتیم، از او حساب هم می‌بردیم، چرا که در کلاس او، هم تنبیه و هم تشویق جای خود را داشتند. نکته مهم دیگری که درباره ایشان باید گفت، انتقادپذیری وی بود. یعنی رابطه میان ایشان و شاگردانش چنان صمیمی بود که می‌توانستیم انتقادهایمان را بگوییم. ایشان بیش از هر کسی به فکر ساختن خود بود و انتقادات را با جان و دل می‌شنید.»

### معجزه با تخته سیاه

در کلاسی که ۲۷ نفر از آن‌ها به معلمی روی آورده‌اند، سه دانش‌آموز با نام خانوادگی تاج‌آبادی درس می‌خواندند! یکی از آن‌ها «نجمه تاج‌آبادی» است که اکنون با ۲۲ سال سابقه در آموزش و پرورش، به عنوان مشاور مشغول به کار است و بعد از این همه سال، هنوز رفتارها و روش‌های غلامرضا معصومی را سرمشق و الگوی کاری خود می‌داند: «در روزگاری که خبری از رسانه‌ها و وسایل کمک آموزشی نبود، آقای معصومی از روش‌هایی مانند شاگرد محوری و آموزش قرآن، سعی در جذب دانش‌آموزان داشت. او هر روز صبح، پیش از برگزاری مراسم صبحگاه، از بچه‌ها می‌خواست در کلاس آموزش قرآن شرکت کنند. در این کلاس‌ها، علاوه بر آموزش

روخوانی و حفظ قرآن، نکته‌هایی کلیدی از زندگی قرآنی به ما گوشزد می‌کرد و به این ترتیب دانش‌آموزان را به خود و درس جذب می‌کرد؛ طوری که همه ما صبح‌های زود با پای پیاده و با وجود کمبود امکانات، تنها به خاطر شرکت در این کلاس‌ها به مدرسه می‌رفتیم. برای آموزش درس تاریخ عمومی که درس سخت و سنگینی بود، روش‌هایی مانند شاگرد محوری و شرکت دادن دانش‌آموزان در کلاس را به کار می‌برد که چندان مرسوم نبودند، اما اثر خوبی بر ما داشتند. در یک کلام می‌توان گفت او با داشتن فقط تخته سیاه، معجزه و همه ما را در کلاس می‌خکوب می‌کرد.»

با این حساب عجیب نیست که شاگردان غلامرضا معصومی همچنان او را یکی از بزرگ‌ترین الگوهایشان در تدریس می‌دانند: «من اکنون که مشاور هستم، گاهی در کارم رفتارها و روش‌های آقای معصومی را به کار می‌برم. من از ایشان آموختم که اگر می‌خواهیم موفق باشیم، باید به گونه‌ای رفتار کنیم که بچه‌ها با ما احساس نزدیکی و صمیمیت کنند. معلم امروز هم اگر بچه‌ها را دوست داشته باشند، می‌توانند موفق باشند و عشق را در دل آن‌ها ایجاد کنند. اگر دانش‌آموزانمان را دوست نداشته باشیم، آن‌ها پیشرفت نمی‌کنند؛ نکته‌ای که آقای معصومی به آن واقف بود و آن را به کار بست.»

## آنکه جامعه تقوا به تنم ساز نمود

«برای آقای معصومی، ایمان و وجدان کاری اهمیت بسیاری داشت. گرچه از راه دور به شهرستان خاتم آمده بود، اما همیشه با دل و جان سر کلاس حاضر می‌شد و همین وجدان کاری و ایمانش باعث شد همه ما معلمی را انتخاب کنیم. او علاوه بر درس، ایمان و تقوا را هم به ما منتقل کرد.»

این جملات سخنان مهین عزیزی یکی دیگر از شاگردان غلامرضا معصومی است. او با ۱۸ سال سابقه اکنون مدیر مدرسه است و روزهای شاگردی در کلاس آقای معصومی را به یاد می‌آورد: «یکی از مهم‌ترین نکته‌هایی که در تدریس ایشان نمود داشت، توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان بود. پا به پای همه دانش‌آموزان می‌آمد تا همه درس را متوجه شوند و هیچ‌کس کلاس را با ابهام ترک نکنند. همواره برای یاد گرفتن درس، در دانش‌آموزان انگیزه ایجاد می‌کرد تا همه متوجه درس باشند. اکنون و بعد از سال‌ها سابقه کار متوجه شده‌ام یکی از کارهایی که معلمان و مدیران نمی‌توانند انجام بدهند، تشخیص تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان است. اگر معلم بتواند هر دانش‌آموزی را بشناسد، می‌تواند در آموزش به او تأثیرگذار باشد.»

نکته دیگری که از کلاس

این معلم به یاد دارم نحوه حل مشکلات دانش‌آموزان بود. به هر حال، طبیعی است که در هر کلاسی مشکلاتی اعم از اخلاقی یا آموزشی وجود داشته باشد. آقای معصومی تا جایی که امکان داشت مشکلات را بدون خشونت در کلاس حل می‌کرد تا به دفتر مدرسه و خانواده دانش‌آموزان منتقل نشود. یعنی آن قدر برای ما شخصیت و ارزش قائل بود که بتوانیم مشکلاتمان را خودمان حل کنیم. علاوه بر این، می‌کوشید در کنار درس، آنچه را که ما نیاز داشتیم، آموزش دهد. او به خوبی می‌دانست که دختران دبیرستانی در چنین منطقه‌ای به چه مهارت‌هایی نیاز دارند. بنابراین، در زمان‌های کوتاهی از کلاس، نکته‌هایی درباره آشپزی و خیاطی به ما یاد می‌داد. همه این‌ها، به اضافه ایمان قوی ایشان و انتقال آن به دانش‌آموزان، باعث موفقیت آقای معصومی شد.»

## دوست و رفیق بود...

همه فرزندان مادر و پدری دارند که دغدغه آینده آن‌ها را داشته باشند. اما دانش‌آموزان دیروزی که پای صحبت‌های آن‌ها نشستیم، از مهربانی و دلسوزی معلمی گفتند که کمتر از والدینشان نگران آینده آن‌ها بوده و همواره هدف داشتن در زندگی را به آن‌ها گوشزد کرده است. فاطمه محمودی یکی از شاگردان غلامرضا معصومی بوده که تأثیرگذاری معلم خود را کمتر از والدینش نمی‌داند: «همه تلاش آقای معصومی این بود که بتوانیم در آینده به جامعه خدمت کنیم. به همین دلیل ما را به درس خواندن و داشتن هدف مشخص در زندگی تشویق می‌کرد. اما راهنمایی‌اش چنان دوستانه و صمیمانه بود که رنگ و بوی نصیحت نداشت. انگار دوست و رفیقمان بود که از تجربه‌هایش می‌گفت. آن قدر رفتار و منش این معلم صمیمی بود که ما رازهای دلمان را با او در میان می‌گذاشتیم. همان زمان ما معلم‌هایی داشتیم که اگر در خیابان می‌دیدمشان راهمان را کج می‌کردیم، اما ایشان را به خاطر رفتار و اخلاق نیکشان هنوز هم بعد از این همه سال دوست داریم.»

محمودی که حالا خود معلم پرورشی است، از ادب این معلم به عنوان نکته‌ای مهم و تأثیرگذار یاد می‌کند: «هیچ‌گاه حتی یک کلمه بی‌ادبانه از این معلم نشنیدیم. همیشه و حتی با دانش‌آموزی که درسش را نخوانده بود با بی‌ادبی حرف نمی‌زد. همواره بزرگواریانه با بچه‌ها سازش می‌کرد و در درک مشکلات آن‌ها می‌کوشید. من به عنوان مربی پرورشی بسیاری از دانسته‌هایم را وام‌دار این معلم هستم. من از او یاد گرفتم که باید در دل بچه‌ها جای داشت تا بتوان به آن‌ها کمک کرد. زمانی یکی از شاگردان مدرسه‌ای که در آن مشغول به کار بودم قصد ترک تحصیل داشت، اما علت آن را با هیچ‌کس، حتی والدینش، مطرح نمی‌کرد. من با الگو گرفتن از آقای معصومی، سعی کردم صمیمیتی میان خودم و او ایجاد کنم تا دانش‌آموزم مشکلیش را با من در میان بگذارد. خوشبختانه در نهایت موفق شدم مانع ترک تحصیل او شوم. من این موفقیت و دیگر موفقیت‌هایم را وام‌دار معلم خود هستم. مطمئناً اگر معلمان دیگر هم خود را در قلب دانش‌آموزان جای دهند و حتی موقعیت خانوادگی آن‌ها را در حل مشکلاتشان بررسی کنند، موفق خواهند شد.»

## این معلمم آرزوست

غلامرضا معصومی که ۲۷ نفر از دانش‌آموزان یکی از کلاس‌هایش راه او را دنبال کرده‌اند، از سال ۱۳۶۱ وارد آموزش و پرورش شده است و اکنون دوران بازنشستگی را طی می‌کند. او که در دانشگاه اصفهان تاریخ خوانده، در دوران معلمی هم درس‌های تاریخ و علوم اجتماعی را تدریس کرده است. گرچه دانش‌آموزانش معتقدند او تنها معلم درس تاریخ نبوده، بلکه معلمی تأثیرگذار برای همه زندگی بوده است، اما آیا این تأثیرگذاری آگاهانه بوده؟ معصومی در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «دانش‌آموز الگوپذیر است و معلم هم می‌تواند الگوی دانش‌آموز باشد. شاید در آن زمان به فکر این نوع تأثیرگذاری نبودم، اما همیشه می‌خواستم برای آن‌ها الگو باشم و آنچه را در توان دارم و می‌دانم، از راه محبت ارائه کنم.»

به اعتقاد این معلم، زرمه محبت همیشه کارساز بوده است: «هیچ‌وقت با دانش‌آموزان تندی نکردم، حتی اگر نمی‌توانستند به سؤالات من پاسخ دهند. گاهی حتی اگر دانش‌آموزی در میان بقیه دوستانش نمی‌توانست پاسخ سؤال را بدهد، خودم بهانه‌تراشی می‌کردم تا در مقابل دیگران خجالت نکشد. به این ترتیب، هم به او فرصت جبران می‌دادم و هم دلش را به دست می‌آوردم. البته معمولاً بچه‌ها درس می‌خواندند، اما در دفعات معدودی که نمی‌توانستند پاسخگو باشند، نمک روی زخم نمی‌پاشیدم، بلکه می‌کوشیدم مرهمی باشم تا به تلاش بیشتر تشویقشان کنم. این روش واقعاً مؤثر بود و دانش‌آموز سعی می‌کرد برای جلسات بعدی درس بخواند.»

معصومی گرچه به طور رسمی معلم تاریخ بوده، اما از هر فرصتی برای تأمین کردن دیگر نیازهای دانش‌آموزان استفاده می‌کرده است؛ از نیاز به مسائل دینی و قرآنی تا خیاطی: «همواره از مدیر مدرسه اطلاعاتی درباره وضعیت اقتصادی، فرهنگی و مذهبی دانش‌آموزانم درخواست می‌کردم تا بیشتر با آن‌ها و نیازهایشان آشنا شوم و نقاط قوت و ضعف‌هایشان را بشناسم. به این ترتیب، در کلاس تنها به درس نمی‌پرداختم

و موضوعاتی مانند مسائل دینی و حتی نکته‌های خیاطی و آشپزی را مطرح می‌کردم، چون می‌دانستم به این موضوعات نیاز دارند و تشنه آن‌ها هستند. می‌خواستم تشنگی‌شان را برطرف کنم.»

غلامرضا معصومی، این معلم اردکانی، نه تنها نیازهای دانش‌آموزانش را می‌شناخته و در راه تأمین آن‌ها گام برداشته، بلکه عشق به معلمی و آموزش را نیز در دل آن‌ها ایجاد کرده است، اما چگونه؟ «من از کودکی و نوجوانی به کار معلمی عشق می‌ورزیدم و به همین دلیل توانستم این عشق را به دانش‌آموزانم منتقل کنم. معلم تا عاشق نباشد نمی‌تواند دانش‌آموزان را به معلمی علاقه‌مند کند. هنگام تدریس همواره دوست داشتم دانش‌آموزانم به جایی برسند و در جامعه تأثیرگذار باشند که خوش‌بختانه این‌گونه هم شد. متأسفانه عشقی را که در معلمان گذشته بود، در معلمان امروز نمی‌بینم. برخی معلمان به معلمی به عنوان شغل چندم خود نگاه می‌کنند و گاه به صورت ناآگاهانه، حتی انگیزه درس خواندن را از دانش‌آموزان می‌گیرند.»

این معلم تنها راه تشویق دانش‌آموزان به معلمی و کاشتن بذر علاقه به معلمی را عشق می‌داند: «عشق است که می‌تواند دانش‌آموزان و نخبگان را به حضور در کلاس‌های درس و آموزش تشویق کند. البته معلم تا خود عاشق نباشد نمی‌تواند دیگران را به حرفه مقدس معلمی علاقه‌مند کند. معلم عاشق تأثیرگذار خواهد بود و در دل و جان دانش‌آموز جای خواهد گرفت.» این روزها کمتر می‌بینیم که کودکان و نوجوانان معلمی را از شغل‌های محبوبشان نام ببرند، اما غلامرضا معصومی با عشق به معلمی و انتقال آن به دانش‌آموزانش، اتفاقی را رقم زد که کمتر شاهد آن هستیم. شاید حق با این معلم باشد که عشق را تنها راه چاره می‌داند و شاید حق با شاعر باشد که می‌گوید: «می‌توان سوخت اگر امر بفرماید عشق...»<sup>۱</sup>

### پی‌نوشت

۱. بخشی از شعر فاضل نظری: شمع روشن شد و پروانه در آتش گل کرد/ می‌توان سوخت اگر امر بفرماید عشق